

به نام خدا



فارسی دوازدهم رشته عمومی مشترک با کار و دانش و هنرستان

درس اول: شکر نعمت

بند نخست: منت خدای را، عزّ وجلّ، که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت. هر نفسی که فرو می رود ممدّ حیات است و چون بر می آید مفرّح ذات. پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب.

قلمرو زبانی:

منت: شکر، سپاس، نیکی، سپاس در برابر نیکی / طاعت: اطاعت، عبادت، فرمانبرداری / موجب: سبب / قربت: نزدیکی، رسیدن به قرب حق / نفس: دم و بازدم / ممدّ: یاری گر / مفرّح: شادی بخش / ذات: وجود، هستی

منت خدای را: جمله ی هسته / که: پیوند وابسته ساز / دو جمله ی بعد جمله وابسته اند (طاعتش... است... و به شکر... نعمت) / منت: نهاد / خدای را: مسند / فعل: است محذوف / عزّ وجلّ: دو فعل عربی و جمله دعایی، در فارسی تاویل به صفت می شود: خدای عزیز و جلیل

دریبت زیر، (منت) به معنی سپاس و هم چنین مرهون نیکی کسی بودن، آمده:

منت خدای را که ندارم به هیچ باب / از هیچ کس به غیر خدا هیچ منتی.

طاعت: نهاد/موجب قربت: مسند/طاعتش: مضاف و مضاف الیه/به...اندر..دو حرف اضافه برای یک متمم؛ اندر برای تاکید حرف اضافه، به،، است/مزید: مسند/ حذف فعل است به قرینه ی لفظی/به شکر اندرش..شکرش: نهاد/اندرشکرش:ش؛ مضاف الیه/مزید نعمت: ترکیب اضافی/حذف فعل: است به قرینه ی لفظی/مزید: افزونی و مصدر به معنی فاعل: افزاینده/هر: صفت مبهم +ی نکره؛ هرنفسی (نفس): وضمیر غایب جانشین آن/نهاد فعل های، می رود، است برمی آید و است (محذوف) است/ممدو مفرح: مسند/فرومی رود، برمی آید: مضارع اخباری/حیات و قربت: اهمیت املائی/پس: حرف ربط/نفس: متمم/دونعمت: ترکیب وصفی و نهاد/موجود: مسند/و: پیوند وابسته ساز/هر: صفت مبهم، ی: نکره، نقش صفت (وصفی)/انعمت: متمم قیدی/بر: درمقابل، درعوض/شکر: نهاد/واجب: مسند/پسوند ی، در شکری: ی نکره (توضیح) است

قلمرو ادبی

سجع متوازی: قربت، نعمت/سجع مطرف: حیات، ذات/تضاد: فرو می رود، برمی آید/سجع متوازن: موجود واجب/ طاعتش موجب قربت است: تلمیح به آیه ۱۳ سوره حجرات انّ اکرمکم عندالله اتقیکم/تلمیح به: آیه ۷ سوره ابراهیم (۱۴): مزید نعمت

قلمرو فکری

معنی: شکر و سپاس تنها ویژه ی خدای بی همتا و بزرگی است، که فرمانبرداری و اطاعت از امر او، سبب ارزشمندی و نزدیکی انسان به او می شود. شکرگزاری نعمت هایش، سبب افزونی نعمت می گردد. هرنفس فرو دادنی زندگی بخش است (یارینگر و سبب تداوم زندگی است) و چون نفس از درون برآید، شادی بخش روح و جان آدمی است. پس ای انسان در هر دم و بازدمی دو نعمت ارزشمند وجود دارد، و در برابر هر نعمتی شکرگزاری واجب است. مفاهیم: تاکید بر شکرگزاری/قدردان نعمت بودن/فرمانبرداری و اطاعت سبب تقرب است/توجه به نعمت های خدا/شکرگزاری، سبب افزایش نعمت است.

قرابت معنایی:

-شکر باشد کلید گنج مزید/گنج خواهی مده از دست کلید

-شکر نعمت، نعمت افزون کند/کفر، نعمت از کفت بیرون کند

-شکر نعمت های حق می گو مدام/تا کند حق بر تو نعمت ها تمام

بند دوم: از دست و زبان که برآید/کز عهده ی شکرش به درآید؟

اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورِ.

قلمرو زبانی

عهده: مسئولیت، تعهد، وظیفه / قلیل: اندک / عبادی: بندگان من / شکور: شکرگزار، سپاسگزار

دست: متمم / زبان: معطوف به متمم / او: پیوند همپایه ساز / که: ضمیر پرسشی، وابسته ی پسین، مضاف الیه / دست که و زبان که ترکیب اضافی / تناسب: دست و زبان / عهده: متمم / عهده ی شکرش: هسته + وابسته + وابسته ی وابسته / -) ش: مضاف الیه مضاف الیه) برآید: فعل مضارع اخباری / به درآید: مضارع التزامی / نوع پرسش: استفهام انکاری / کز: مخفف که از / که: حرف ربط / نهاد بیت: برآمدن از عهده شکر (مصرع دوم یا از عهده شکرش برآمدن) / دست و زبان: تناسب / اعملوا آل داود شکرًا و قلیل من عبادی الشکور: ای خاندان داود، سپاسگزار نعمت های خدا باشید، زیرا گروهی اندک از بندگانم سپاسگزارند.

قلمرو ادبی

قافیه: بر، در / ردیف: آید و آید / مجاز دست از: قدرت / مجاز سخن از: زبان / مراعات نظیر: دست، زبان / آرایه تضمین: آیه ۱۳ سوره سبا! اعملوا آل داود شکرًا و قلیل من عبادی الشکور / تلمیح به داستان حضرت داود (ع) / تلمیح به آیه ۷ سوره ی ابراهیم: لئن شکرتم لازیدنکم / برآمدن از دست و زبان، کنایه: توانایی کاری داشتن

قلمرو فکری

معنی: خدایا! نعمت هایت چنان بی حدّ و اندازه است که هیچ بنده ای توان شکرگزار ی سزاوار نعمت هایت را ندارد. ای خاندان داود! شکرگزار نعمت های خدا باشید، زیرا گروه اندکی از بندگانم شکرگزارند.

مفاهیم: عجز بنده از شکرگزاری نعمت های حق / بی اندازه بودن نعمت های خدا / تاکید بر شکرگزاری / اکثر مردم شکرگزار نیستند.

قرابت معنایی:

- سعدی: گر به هر مویی زبانی باشدت / شکر یک نعمت نگوئی از هزار

- فضل خدای را که تواند شمار کرد / یا کیست آن که شکر یکی از هزار کرد.

- سپاس بار خدایی که شکر نعمت او / هزار سال کم از حق او بود، یک دم.

- امیر معزی: همیشه پرورش او، ز شکر نعمت توست / چنان که پرورش کودکان بود ز لب

بند سوم: بنده همان به که ز تقصیر خویش / عذر به درگاه خدای آورد

ورنه سزاوار خداوندیش / کس نتواند که به جای آورد

قلمرو زبانی

عذر: دلیل، بهانه / تقصیر: سستی و کوتاهی در شکر و عبادت / خداوندی: پرودگاری، آفرینندگی، مالکیت
وقهاری خدا / سزا: سزاوار، شایسته، لایق

بنده: نهاد فعل آورد/همان: ضمیر اشاره و نهاد جمله ی هسته، همان به است/فعل است: به قرینه معنوی حذف شده است/به: صفت ساده، به خوب/که: پیوند وابسته ساز/جمله وابسته: (ز تقصیر خویش.....آورد.) /عذر: مفعول/عذر و تقصیر: تناسب/آورد: (به معنی بیاورد)، مضارع التزامی/خدای: واژه ساده، ی جزء اصل کلمه است.

ور: مخفف واگر/ نه: نشان نفی که به دلیل تاکید در آغاز جمله آمده است/سزاوار خداوندی ش، هسته+مضاف الیه +وابسته وابسته مضاف الیه/مضاف الیه/دو ترکیب اضافی (۱)سزاوار، خداوند (۲) خداوندیش/سزاوار: وندی/سزاوار: اسم، (صفت جانشین اسم) عبادت و عمل سزاوار، نقش: مفعول/(سز بن سزیدن ++وار: پسوند)/ای: مصدری/کس: ضمیر مبهم/نتواند: مضارع اخباری، نمی تواند/نتواند به جای آورد: فعل مضارع التزامی/شکل مرتب اجزای بیت: ورنه، کس نتواند(عبادت)سزاوار خداوندیش به جای آورد.

قلمرو ادبی

قالب شعر: قطعه/بیت اول: تلمیح، العجزُ عَنِ العرفانِ عِرْفانِ/قافیه: خدای، جای/ردیف: آورد

قلمرو فکری

معنی: همان خوب است که بنده پیوسته برای جبران، گناه و کوتاهی در عبادت و اطاعت حق، عذر و درخواست عفو خود را از خدای رحیم بخواهد. زیرا هیچ بنده ای نمی تواند، عبادت و اطاعت شایسته ی بزرگی خدا را به جای بیاورد.

مفاهیم: عبادت و اطاعت سزاوار حق ممکن نیست/در رحمت حق گشاده است/طلب عفو از خدا.

قرابت معنایی

عطار: ناگهان، ای بنده گر کردی گناه/توبه کن در حال و عذر آن بخواه

بند چهارم: باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده، پرده ی ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد و وظیفه ی روزی به خطای منکر نبرد.

قلمرو زبانی

خوان: سفره، سفره ی فراخ و گشاده / بی دریغ: بی مضایغه، بی مانع / ناموس: (از یونانی) شرافت، آبرو

(اینجا: پاکدامنی، عصمت) / فاحش: آشکار، واضح / وظیفه: حقوق و مستمیری / روزی: رزق، آنچه کفاف یک روز باشد (معنی ایهامی به اندازه ی یک روز) / منکر: زشت و ناپسند، (انکار شده در عرف و شرع)

باران: اسم ساده و نهاد / باران رحمت بی حسابش: هسته + مضاف الیه + صفت مضاف الیه + مضاف الیه مضاف الیه / بی حساب: صفت مضاف الیه / ش: مضاف الیه مضاف الیه / باران رحمت بی حساب، باران رحمتش / بی حساب: صفت وندی / همه: ضمیر مبهم / ا: حرف اضافه به معنی، به / خوان: سفره، نقش: نهاد / خوان: واو معدوله، فرآیند واجی کاهش / خوان نعمت بی دریغش: هسته + مضاف الیه + صفت مضاف الیه + مضاف الیه مضاف الیه / بی دریغ: صفت مضاف الیه / ش: مضاف الیه مضاف الیه / خوان نعمت بیدریغ: خوان نعمتش / خوان: اهمیت املائی دارد / بیدریغ: صفت وندی / همه جا: متمم / کشیده: ماضی نقلی / پرده: مفعول / پرده ی ناموس بندگان: هسته + مضاف الیه + مضاف الیه مضاف الیه / مضاف الیه / بندگان: گ، صامت میانجی، فرآیند واجی افزایش است / ندرد: مضارع اخباری / وظیفه: مفعول / به: حرف اضافه سببی، به دلیل / ترکیب وصفی: گناه فاحش و خطای منکر / فاحش و منکر: صفت بیانی ساده / نبرد: مضارع اخباری

قلمرو ادبی

باران رحمت: تشبیه فشرده، مشبه به + مشبه. وجه شبه: (فرود آمدن) گستردگی و رسیدن به همه / سجع متوازی: رسیده، کشیده / باران و خوان: سجع مطرف

توجه: دو جمله ی اول: باران... رسیده و خوان... کشیده؛ می تواند ترصیع داشته باشد، اما خوان و باران سجع متوازی نیستند / پرده ناموس: تشبیه فشرده اضافی؛ مشبه به + مشبه، وجه شبه: محافظت و نگهداری کردن / خوان نعمت: تشبیه فشرده؛ وجه شبه: همه جا کشیده / پرده دریدن: کنایه از رسوا کردن / وظیفه روزی: تشبیه فشرده اضافی روزی: مشبه؛ وظیفه: مشبه به؛ وجه شبه: استمرار و در رسیدن (قطع نشدن)، رزق و روزی چون حقوق و مستمیری تصور شده که پیوسته می رسد / پرده ناموس بندگان ندرد و وظیفه روزی نبرد: تلمیح به ستار العیوب هو الرزق / ندرد، نبرد: سجع متوازی

قلمرو فکری

معنی: رحمت عام خداوند به همه ی آفریدگان رسیده است و نعمت های بی پایانش چون سفره ای عمومی در سراسر هستی گسترده است. خداوند ستار العیوب است، گنهکاران را، حتی به دلیل گناه و نافرمانی آشکار رسوا نمی کند. و رزق و روزی آفریدگان را به سبب خطا و گناه ناپسند قطع نمی کند.

مفاهیم:

رحمت و نعمت خدا عام و فراگیر است / خدا ستار العیوب است / خدا رزاق است / رزق و روزی بندگان مقرر و همیشگی است.

قرابت معنایی: کنکور (۸۴-۸۸-۸۷)

- روزی زخزانه ی کسی خواه/ کاورا نبود مکاس هرگز

ادیم زمین سفره ی عام اوست / چه دشمن بر این خوان یغما، چه دوست

- لطف خدا بیشتر از جرم ماست / نکته ی سر بسته چه دانی خموش

- می ده که گرچه گشتم نامه سیاه عالم / نومید کی توان بود از لطف لایزالی

- ای کریمی که تز خزانه ی غیب / گبر و ترسا وظیفه خور داری

- ولیکن خداوند بالا و پست / به عصیان در رزق بر کس نیست

- نگارنده ی کودک اندر شکم / نویسنده ی عمر و روزی است هم

- چنان پهن خوان کرم گسترده / که سیمرغ در قاف روزی خورد

بند پنجم: فراش باد صبا را گفته تا فرش زمر دین بگسترده و دایه ی ابر بهاری را فرموده

تا بنات نبات را در مهد زمین پرورد.

قلمرو زبانی

باد صبا: بادی که از مشرق می وزد / دایه: زنی که به جای مادر به کودک شیر می دهد / بنات: جمع

بنت، دختران / انبات: گیاه، رُستنی

فراش باد صبا را گفته: جمله ی هسته/ تا: پیوند وابسته ساز / فرش زمر دین بگسترده: جمله وابسته / گفته: ماضی نقلی

است: حذف فعل کمکی، است، به قرینه ی معنوی / نهاد: خدای متعال / فراش باد صبا: متمم فعل / فراش: فرش گستر، گسترده ی فرش / مفعول، فعل گفته / فرش زمردین بگسترده؛ فرش زمردین: مفعول فعل بگسترده / زمرد: سنگ سبز و قیمتی / نهاد: او (فراش باد صبا) / بگسترده: مضارع التزامی / فراش باد صبا: هسته + مضاف الیه + مضاف الیه / دو ترکیب اضافی: فراش باد، باد صبا / حرف اضافه به معنی، به / دایه ابر بهاری را فرموده: جمله ی هسته / تا: پیوند وابسته ساز / جمله ی وابسته: بنات نبات را... پیرورد / دایه ابر بهاری: متمم فعل / دایه ی ابر بهاری: هسته + مضاف الیه + وابسته ی وابسته / بهاری: صفت مضاف الیه / بهاری: صفت بیانی نسبی / حرف اضافه / فرموده: ماضی نقلی، فعل کمکی محذوف / نهاد: خدا / مفعول فرموده: بنات نبات را درمهد زمین پیرورد / مضارع التزامی / صبا، بنات، نبات: اهمیت املائی دارند

قلمرو ادبی

فراش باد صبا: تشبیه اضافی (مشبه به + مشبه) وجه شبه: گسترده / فرش زمردین: استعاره از سبزه زار / فراش، فرش: جناس ناقص افزایشی / دایه ابری بهاری: تشبیه فشرده اضافی (مشبه به + مشبه) وجه شبه: پرورش دادن / بنات نبات: تشبیه فشرده، مشبه به + مشبه، وجه شبه: رشد کردن / مهد زمین: تشبیه فشرده اضافی، وجه شبه: حرکت کردن / آوردن صفات و اعمال انسانی (گسترده، فرمودن و پروردن) برای باد صبا تشخیص است. اما به دلیل اعتقادات مذهبی تا کنون مطرح نشده است / گفته و فرموده: سجع مطرف / بگسترده، پیرورد: سجع متواری / بنات و نبات: اگرچه براساس کتاب درسی جناس نیست، اما در بلاغت و آرایه های ادبی، جناس خط و مقلوب است.

قلمرو فکری

معنی: خداوند به با صبا امر کرده است تا با وزش خود (هاگ پراکنی) سبزه زار را چون فرشی سبزرنگ بگستراند و به ابر بهاری دستور داده که با باران، گیاهان را چون دختران پیرورد.

مهد زمین: اشاره به آیه ی شریفه ی: أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا...

مفاهیم: تمام هستی تحت امر خداست / جهان هستی، جهان نظم است

قرابت: فراش خزان ورق بیفشاند / نقاش صبا چمن بیاراست.

بند ششم □: درختان را به خلعت نوروزی، قبای سبز ورق دربر گرفته و اطفال شاخ را به قدوم موسم ربیع، کلاه شکوفه بر سر نهاده، عصاره ی تاکی به قدرت او، شاهد فایق شده و تخم خرمايي به تربیتش نخل باسق گشته.

قلمرو زبانی

خلعت: هدیه، لباسی / **خلعتِ نوروزی:** هدیه ویژه نوروز / **خلعت:** لباسی که بزرگی به کسی بخشد، هدیه / **قبا:** جامه، جامه ای که از سوی پیش باز است و پس از پوشیدن، دو طرف پیش را با دکمه پیوندند / **ورق:** برگ / **بر:** تن / **قدوم:** آمدن، فرارسیدن، قدم نهادن / **موسم:** زمان، فصل / **ربیع:** بهار / **تاک:** درخت انگور، رز / **تربیت:** پروردن / **نخل:** درخت خرما / **فایق:** برگزیده، برتر (از ریشه ی فوق) / **باسق:** بلند درختان: مضاف الیه / **ا:** فکّ اضافه / **خلعتِ نوروزی:** ترکیب وصفی / **نوروزی:** صفت بیانی نسبی / **قبای سبز ورق:** هسته + وابسته پسین ۱ + وابسته پسین ۲ / **سبز:** صفت ساده / **ورق:** مضاف الیه / **قبا:** مفعول / **بر:** متمم / **گرفته:** ماضی نقلی (معادل پوشانده است) / **اطفال:** مضاف الیه سر / **برسراطفال شاخ:** اطفال شاخ / **ترکیب اضافی / ا:** فکّ اضافه / **قدوم:** موسوم ربیع: هسته + مضاف الیه + مضاف الیه / **ربیع:** مضاف الیه / **کلاه شکوفه:** مفعول و ترکیب اضافی / **نهاده:** ماضی نقلی / **عصاره تاکی، قدرت او، تخم خرمایی، تربیتش:** ترکیب اضافی / **شاهد فایق، نخل باسق:** ترکیب وصفی / **ای در تاکی و خرمایی:** وحدت به معنی تصغیر و تحقیر / **عصاره: نهاد / تاکی:** مضاف الیه / **شاهد:** مسند / **فایق:** صفت بیانی ساده / **شده:** ماضی نقلی / **تخم خرمایی:** ترکیب اضافی / **تربیتش:** ترکیب اضافی / **نخل باسق:** ترکیب وصفی / **خرما و نخل:** تضمّن / **تخم خرمایی:** نهاد، خرما، مضاف الی / **نخل:** مسند / **باسق:** نقش صفت (وصفی) / **گشته:** ماضی نقلی / **قبا، خلعت، باسق، فایق:** اهمیت املائی / **قبا، کلاه و خلعت:** تناسب معنایی / **درختان، شکوفه و شاخ:** تناسب / **درخت و شاخ:** تضمّن

قلمرو ادبی

قبای سبز ورق: تشبیه فشرده، ورق: مشبه، قبای سبز: مشبه به، وجه شبه: در گرفتن و بر تن کردن / **درخت، ورق، شاخ، شکوفه:** مراعات نظیر / **خلعت، قبا و کلاه:** مراعات نظیر / **اطفال شاخ:** تشبیه فشرده، وجه شبه: نونهال و کم سن و سال بودن / **قدوم موسم ربیع:** استعاره بالکنایه، تشخیص / **واج آرایی:** مصوت کوتاه - **قدوم موسم ربیع / شاهد فایق:** تلمیح به آیه ۶۸ و ۶۹ سوره نحل / **نخل باسق:** تلمیح به سوره ق آیه ۱۰ و **النخل باسقات / فایق، باسق:** سجع متوازی / **تاک و نخل:** مراعات نظیر

قلمرو فکری

معنی: خداوند، برتن درختان، برگ های چون لباس سبز پوشانده و به مبارکی فرارسیدن بهار، شکوفه های چون کلاه بر سر شاخه های درختان نهاده است. به لطف و عنایت حق تعالی، آب دانه ی انگور به عسل عالی تبدیل شده و به امر و پرورش او، هسته ی خرمایی، به درختی بلند شده است.

مفاهیم: آفرینش تمام آفریده ها به امر خداست.

قرابت معنایی: (کنکور هنر ۸۵)

می گفت با صبا ز رخت گل حکایتی / باد صباش خرده زر کرد دهن

بند هفتم: ابرو باد و مه و خورشید و فلک در کارند / تا توانی به کف آری و به غفلت نخوری

همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار / شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

قلمرو زبانی

سرگشته: آشفته، بد حال / فرمانبردار: اطاعت کننده، مطیع / انصاف: عدل، رعایت حق و عدل / غفلت: بی

خبری، غفلت از حق تعالی

ابر: نهاد / باد، مه خورشید و فلک: معطوف به نهاد و معطوف به معطوف / در کار: مسند (حرف اضافه + متمم) / اند: مخفف فعل اسنادی / مصرع اول: جمله هسته / تا: پیوند وابسته ساز / مصرع دوم: جمله وابسته / ابرو باد: تناسب / مه و خورشید: تناسب / فلک با ابر، مه و خورشید: تضمین / او: پیوند همپایه ساز / تو: ضمیر جدا: نهاد / نانی: مفعول / نان + ی نکره / کف: متمم / آری: فعل مضارع التزامی، بیاری / به: به: پیشوند قید ساز / به غفلت: قید / نخوری: فعل مضارع منفی / او: پیوند همپایه ساز / بیت: سه جمله / همه: ضمیر مبهم، نهاد جمله / تو: متمم / سرگشته و فرمان بردار: وندی - مرکب / سرگشته: مسند / فرمانبردار معطوف به مسند / شرط انصاف: ترکیب اضافی / نباشد: فعل اسنادی / که: پیوند وابسته ساز / جمله هسته: شرط انصاف نباشد / که: پیوند وابسته ساز / جمله وابسته / فعل اسنادی / که: پیوند وابسته ساز / جمله هسته: شرط انصاف / مسند / تو: نهاد / فرمان نبری: فعل مضارع / انصاف، شرط، غفلت: اهمیت املائی دارند

قلمرو ادبی

ابر و باد و... در کارند: تشخیص / در کار بودن: کنایه از موثر بودن، تلاش کردن / کف: مجاز جزئی، دست / به کف آوردن: کنایه / قالب شعر: قطعه / قافیه: نخوری، نبری / بیت اول: تلمیح به آیه ۳۳ ابراهیم / نحل آیه ۱۲ / لقمان آیه ۲۰ / جاثیه آیه ۳۱ / واج آوایی: مصوت کوتاه ضمه / ابر و باد و مه و خورشید و فلک: مجاز از کل آفرینش / نان: مجاز (جزئی) از

رزق و روزی

قلمرو فکری

معنی: ای انسان! به امر حق، تمام هستی و آفریدگان، ابر، باد، ماه، خورشید و آسمان، در تلاش و کوشش هستند، تا تو (اشرف مخلوقات) رزق و روزی به دست بیاوری و آن را با غفلت و بی خبری از یاد خدای روزی رسان نخوری. تمام آفریدگان به امر خدا، برای خدمت به تو، در تکاپوی و تلاش و فرمانبردار و مطیع تو هستند، با این وجود، اگر تو فرمانبر و مطیع خدا نباشی، عادلانه نیست و دور از عدل و انصاف است.

ابر و باد و مه و خورشید و...: اشاره به آیه: *سَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبِينَ وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ*

مفاهیم: تمام آفریده هادر تسخیر و خدمت انسان است/ تاکید بر اطاعت و بندگی انسان/ تمام هستی فرمانبردار خداست/ انسان اشرف مخلوقات است

قرابت معنایی:

- باد و خاک و آب و آتش بنده اند/ بر من و تو مرده، با حق زنده اند

_ به ذکرش هر چه بینی در خروش است/ دلی داند در این معنی که گوش است

بند هشتم: در خبر است، از سرور کاینات و مفرّج موجودات و رحمت عالمیان، و صفوت آدمیان و تَتَمَّه ی دور زمان، محمد مصطفی، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ،

شَفِيعَ مُطَاعِ نَبِيِّ كَرِيمٍ / قَسِيمِ جَسِيمِ نَسِيمِ وَسِيمِ

بَلَّغِي الْعُلَى بِكَمَالِهِ كَشَفِ الدُّجَى بِجَمَالِهِ / حَسَنَتِ جَمِيعُ خِصَالِهِ، صَلُّوا عَلَيْهِ وَآلِهِ

چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان / چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیبان؟

قلمرو زبانی

در خبر است: خبر: حدیث سخن پیامبر / کاینات: جمع کاینه، همه موجودات جهان / مفرّج: آنچه بدان فخر

کنند / رحمت: بخشایش، عفو و درگذشتن / صفوت: (صفوت) برگزیده، برگزیده از افراد بشر / تَتَمَّه: باقی

مانده / تتمه دور زمان: مایه تمامی و کمال گردش زمان رسالت / عالمیان: مردم عالم / شفیع: شفاعت کننده

/ مطاع: فرمانروا، اطاعت شده، کسی که دیگری فرمان او را می برد / نبی: پیغمبر، رسول / قسیم: صاحب

جمال / جسیم: خوش اندام / وسیم: دارای نشان پیامبری / پشتیبان: چوبی که برای استحکام بر دیوار

نصب کنند (اینجا منظور پیامبر (ص) است) / بلغ: رسید / العلی: بلند پایگی، بزرگی / کشف: کنار زد / الدجی:

تاریکی / حسنت: نیکو است / خصال: ج خصلت، خلق و خوی

سرور: متمم/سرور کاینات، مفخر موجودات، رحمت عالمیان، صفوت آدمیان، تَمَّه ی دورزمان: ترکیب اضافی/محمد مصطفی: بدل/عالمیان: عالم+ی نسبت، وندی است/صلی الله علیه و سلم: جمله دعایی/مصرع اول: جمله هسته؛ چه غم دیوار امت را/که: پیوند وابسته ساز/جمله وابسته: دارد چون تو پشتیبان/مصرع دوم: جمله هسته؛ چه باک از موج بحر آن را/جمله وابسته: باشد نوح کشتیبان/که: پیوند وابسته ساز/شکل مرتب بیت: دیوار امت چه غم دارد که چون تو پشتیبان دارد، آن را از موج بحر چه باک (است) که نوح کشتیبان باشد/دیوار امت: نهاد/چه: صفت پرسشی/غم: مفعول/فعل: دارد/محدوف/چه غم: ترکیب وصفی/چون: حرف اضافه به معنی مانند/تو: متمم (پیامبر (ص))// پشتیبان: فرایند واجی افزایشی، پشت+ی صامت میانجی+بان/پشتیبان: مفعول جمله/نوع پرسش: استفهام انکاری/را: برای تغییر فعل (مالکیت)/آن: نهاد/موج بحر: ترکیب اضافی/چه باک: ترکیب وصفی/چه باک: مسند/نوح: نهاد/کشتیبان: اسم وندی/کشتیبان: مسند/باشد: فعل اسنادی/دیوار و پشتیبان: تناسب/موج، بحر، نوح، کشتیبان: تناسب/موج و بحر: تضمین/بیت چهار جمله است/قسیم، جسیم، وسیم، صفوت، تتمه، شفیع، مطاع و بحر: اهمیت املائی دارند

قلمرو ادبی

سجع: کاینات، موجودات، و عالمیان، آدمیان/صفوت آدمیان: تلمیح به ان الله اصطفی آدم/آدم برگزیده، پیامبر برگزیده تمام آدمیان رحمت عالمیان؛ تلمیح: ما ارسناک الا رحمة للعالمیان (انبیا آیه ۱۰۷)/شفیع مطاع...: بیت موازنه دارد/واج آرایی: (س، ی، تنوین)/دیوار امت: تشبیه فشرده اضافی؛ مشابه به+مشبه/موج، بحر، نوح، کشتیبان: مراعات نظیر/تلمیح: داستان نوح/تو: مشبه (پیامبر (ص))، کشتیبان: مشبه به/بیت تلمیح دارد: به حدیث سفینه: مثل اهل بیتی مثل سفینه نوح من ركب فیها نجا ومن تخلف عنها غرق.

قلمرو فکری

معنی: در حدیث و خبری نقل شده است از سرور و بزرگ تمام آفریدگان و مایه ی افتخار موجودات، سبب رحمت و عفو بندگان عالم، و برگزیده ی انسان ها، و کامل کننده پیامبری و آخرین نبی در روزگار، محمد مصطفی، درود خدا بر او و خاندانش باد؛ پیامبری که شفاعت کننده ی بندگان، سرور و فرمانروای عالم، پیامبر و بخشنده، زیبا، خوشبوی و دارای نشان پیامبری است. امت و مردمی که پشتیبان و شفיעی چون تو (پیامبر) دارند غم و ترسی ندارد. همانگونه که کسی که نوح کشتیبان اوست از موج دریا ترسی ندارد.

مفاهیم: پیامبر (ص) سرور آفریدگان، دلیل افتخار مسلمانان است/پیامبر (ص) دلیل رحمت عالمیان آخرین پیامبر عالم هستی است. شفاعتگر، زیبا، بخشنده، خوشبوست. پیامبر مَهر پیامبری دارد/شفیع مومنان است/امید مسلمانان به عفو و رحمت الهی است.

قرابت معنایی:

محمد کافرینش هست خاکش/ هزاران آفرین بر جان پاکش

خواجہ ی دنیا و دین گنج وفا/ صدر و بدر هر دو عالم مصطفی

کنکور: ۸۷

گر هزاران دام باشد در قدم/ چون تو با مایی نباشد هیچ غم

هر که در سایه ی عنایت اوست/ گنہش طاعت است و دشمن دوست

چو عنایات بود با ما مقیم/ کی بود بیمی از آن دزد لئیم

ای دل ارسیل فنا بنیاد هستی بر کند/ چون تورا نوح است کشتیبان ز طوفان غم مخور

بند نهم: □ هر گاه که یکی از بندگان گنه کار پریشان روزگار، دست انابت به امید اجابت به درگاه حق، جَلَّ و علا، بردارد، ایزد، تعالی، دروی نظر نکند، بازش بخواند باز اعراض کند، بازش یه تضرع و زاری بخواند. حق، سُبْحَانَهُ و تعالی، فرماید: یا ملائکتی، قَدْ اسْتَحْيَيْتُ مِنْ عَبْدِ وَايَسَ لَهُ غَيْرِي، فَقَدْ غَفَرْتُ لَهُ. دعوتش را اجابت کردم که از بسیاری دعا و زاری بنده همی شرم دارم. کرم بین و لطف خداوندگار/ گنه بنده کرده است و او شرمسار

قلمرو زبانی

پریشان روزگار: آشفته حال / انابت: توبه، بازگشت به سوی خدا، پشیمانی / جَلَّ و علا: بزرگ و بلند مرتبه / اعراض: روی گردانی از چیزی، انصراف / تضرع: زاری، ناله، خواهش / سُبْحَانَهُ و تعالی: خدای پاک و بلند مرتبه، جمله دعایی / اسْتَحْيَيْتُ: از ریشه حیا، شرم می کنم / غفرت: آمرزیدم / اجابت: پذیرفتن، پاسخ دادن / دعوت: درخواست / کرم: بخشش / لطف: مهربانی / خداوندگار: خدا، پروردگار

هر گاه: ترکیب وصفی، صفت مبهم + اسم، قید زمان / یکی: اسم مبهم، عدد اصلی + ی نکره / گنه کار: صفت مرکب، صفت فاعلی / پریشان روزگار: صفت وندی - مرکب / دست انابت، امید اجابت، درگاه حق: ترکیب اضافی / یکی: نهاد / بندگان: متمم قیدی / بندگان گنه کار پریشان روزگار: هسته + وابسته پسین (۱) + وابسته پسین (۲) / اسم + صفت + صفت / دو ترکیب وصفی: بندگان گنه کار، بندگان پریشان روزگار / دست انابت: مفعول + مضاف الیه / به امید اجابت و به درگاه حق: متمم قیدی + مضاف الیه / جَلَّ و علا: بزرگ است و بلند مرتبه، جمله دعایی / بردارد: فعل مضارع ساده (پیشوندی) / ایزد: نهاد / تعالی: جمله دعایی، بلند مرتبه / وی: متمم فعل / نظر نکند: فعل، مضارع اخباری / باز: قید / اش: مفعول / بخواند: ساخت مضارع التزامی بجای مضارع اخباری " می خواند " / اعراض کند: مضارع اخباری / به تضرع: قید / بازش:

قید+مفعول/و: پیوند وابسته ساز/زاری: معطوف به قید/فرماید: مضارع اخباری/یا ملائکتی...: ای فرشتگانم، همانا از بسیاری خواهش بنده شرم دارم و او کسی جز مرا ندارد، پس او را آمرزیدم./دعوتش: ترکیب اضافی/دعوت: مفعول/ش: مضاف الیه/اجابت کردم: فعل ماضی ساده (مرکب)/حاجتش: ترکیب اضافی/حاجت: مفعول/ش: مضاف الیه/برآوردم: ماضی ساده (فعل پیشوندی)/حاجتش برآوردم: جمله هسته/که: پیوند وابسته ساز/از بسیاری... شرم دارم: جمله وابسته/بسیاری دعا و زاری: دو ترکیب اضافی؛ بسیاری دعا، بسیاری زاری/بسیاری: اسم، صفت/قید+ی مصدری، اسم/همی شرم دارم، شرم همی دارم/همی دارم: مضارع اخباری/شرم: مفعول/اکرم: مفعول/و: عطف/الطف: مفعول/بین: به قرینه لفظی محذوف/خداوندگار: اسم وندی/الطف خداوندگار: ترکیب اضافی/بنده: فاعل/گنه: مفعول/کرده است: ماضی نقلی/او: نهاد/شرمسار: سند/شرمسار: صفت وندی/روزگار و خداوندگار: دو تلفظی/فعل، است: بعد از شرمسار به قرینه ی لفظی حذف است

قلمرو ادبی

واج آرایی: مصوت کوتاه کسره-، گ، ن، الف، ر دست برداشتن: کنایه از خواستن دعا کردن/نظر کردن: کنایه از لطف و توجه/گنه و شرمسار، کرم و لطف: مراعات نظیر/انابت و اجابت: جناس ناقص اختلافی/پرشان روزگار(بودن): کنایه از بد حال و بدبخت و بیچاره بودن/اکرم بین و لطف...: تلمیح به حدیث: یا ملائکتی قد استحييت...

قلمرو فکری

معنی: هرگاه بنده ای گنهکار بدبخت و آشفته حال به امید پذیرش دعا و درخواستش، به درگاه حق دست به دعا بردارد، خدای بزرگ و بلندمرتبه، به او توجه نمی کند، باردیگر دست به دعا و خواهش برمی دارد، خدا نمی پذیرد و به بنده ی گنهکار روی توجه نمی کند. بنده با ناله و زاری از خدا طلب عفو و رحمت می کند. خداوند، پاک و بلندمرتبه، می فرماید: ای فرشتگانم! من از بسیاری خواهش و دعای بنده ام شرم دارم. او غیر از من کسی ندارد. پس یقیناً او را آمرزیدم. یعنی دعایش را پذیرفتم زیرا از دعای بسیار بنده ان شرمسار می شوم. ای انسان! بخشندگی و بزرگواری و لطف و رحمت خدای بزرگ را ببین که بنده گناه کرده است اما خدا از طلب عفو او شرمسار است (ایجاد زمینه ی عفو و رحمت الهی)

مفاهیم: اجابت دعا حتمی است/از رحمت خدا نباید ناامید بو/خدا ارحم الراحمین است

قرابت معنایی:

-قبول است اگرچه هنر نیستش/که جز ما پناهی دگر نیستش

-بنده همان به که ز تقصیر خویش/عذر به درگاه خدا آورد.

بند دهم: عاکفان کعبه ی جلالش، به تقصیر عبادت، معترف که: ما عبدناک حَقَّ عِبَادَتِکَ. و واصفان حلیه ی جمالش به تحیّر منسوب که: ما عَرَفْنَاکَ حَقَّ مَعْرِفَتِکَ.

قلمرو زبانی

عاکفان: جمع عاکفه، کسانی که مدتی معین در مسجد بمانند و به عبادت پردازند / تقصیر: گناه، کوتاهی، کوتاهی کردن / معترف: اقرار کردن / واصفان: جمع واصف، ستاینندگان، وصف کنندگان / حلیه: زینت و زیور / تحیّر: سرگستگی، سرگردانی / منسوب: نسبت داده شده

عاکفان کعبه جلالش: اسم+نقش نما+اسم+نقش نما+اسم / هسته+مضاف الیه+مضاف الیه مضاف الیه+مضاف الیه مضاف الیه/ ترکیب های اضافی: عاکفان کعبه، کعبه جلال، جلالش/ عاکفان: نهاد/ کعبه، جلال/ ش: مضاف الیه (اضافی)/ تقصیر: متمم/ تقصیر عبادت: ترکیب اضافی/ معترف: مسند/ معترف به تقصیر عبادت: تقصیر متمم اسم است/ عاکفان کعبه... معترف: جمله هسته/ که: پیوند وابسته ساز/ ما عبدناک حق عبادتک: جمله وابسته/ ما عبدناک...: چنان که سزاوار عبادت توست نمی توانیم تورا عبادت کنیم/ واصفان حلیه جمالش: هسته+مضاف الیه+مضاف الیه مضاف الیه+مضاف الیه مضاف الیه (مانند عاکفان کعبه جلالش)/ واصفان: نهاد/ حلیه، جمال، ش: مضاف الیه (اضافی)/ منسوب: مسند/ فعل، هستند: به قرینه ی معنوی بعداز معترف و منسوب حذف است/ به تحیّر: متمم (منسوب به تحیّر هستند)/ ما عرفناک...: چنان که حق شناخت توست تو را نشناختیم/ واصفان...: منسوب: جمله هسته/ که: پیوند وابسته ساز/ ما عرفناک حق معرفتک: جمله وابسته/ کشتگان: گ، صامت میانجی و فرایند واجی افزایش است/ حلیه، تحیّر، منسوب، مستغرق: اهمیت املائی

قلمرو ادبی

عاکفان کعبه جلال؛ کعبه جلال: تشبیه فشرده اضافی، مشبه به+مشبه؛ وجه شبه: جای اعتکاف، جای گیر بودن/ عاکفان، کعبه، عبادت: مراعات نظیر/ تضمین: ما عبدناک حق عبادتک و ما عرفناک حق معرفتک/ حلیه جمالش: تشبیه، مشبه به+مشبه/ جمال و جلال: جناس ناقص اختلافی

قلمرو فکری

معنی: عبادت کنندگان مقرب درگاه حق، که در عالم شکوه و عظمت خدا گوشه نشین هستند به کوتاهی در عبادت اقرار می کنند که: خدایا! تورا چنان که سزاوار عبادت توست عبادت نکرده ایم و ستاینندگان و توصیفگران جمال حق، از توصیف جمال توحیرانند و خود را سرگشته می دانند که: خدایا! تورا چنان که شایسته ی شناخت توست نشناخته ایم.

مفاهیم: خداوند توصیف ناشدنی است / بنده از عبادت و توصیف خدا ناتوان است.

قرابت معنایی:

- نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم نگنجی / نتوان شبه تو گفتن که تو در وهم نیایی.

- سعدی از آن جا که فهم اوست سخن گفت / ورنه کمال تو وهم کی رسد آن جا.

- نه ادراک در کنه ذاتش رسد / نه فکرت به غور صفاتش رسد.

بند یازدهم: گر کسی وصف او زمن بپرسد / بی دل از بی نشان چه گوید باز

عاشقان کشتگان معشوقند / بر نیاید ز کشتگان آواز

یکی از صاحب‌دلان سربه جیب مراقبت فرو برده بود و در بحر مکاشفت مستغرق شده. حالی که ازین معامله باز آمد، یکی از دوستان گفت: ازین بستان که بودی ما را چه تحفه کرامت کردی؟ گفت: به خاطر داشتم که چون به درخت گل رسم، دامنی پرکنم هدیه ی اصحاب را. چون برسیدم، بوی گلم چنان مست که دامنم از دست برفت.

ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز / کان سوخته را جان شد و آواز نیامد

این مدعیان در طلبش بی خبران اند / کان را که خبر شد، خبری باز نیامد گلستان، سعدی

قلمرو زبانی

وصف: صفت، ویژگی، توصیف / بیدل: عاشق، جوینده ی حق / بی نشان: خدا / صاحب دل آگاه، اهل دل / جیب: گریبان / مراقبت: کمال توجه بنده به حق، یقین براین که خداوند، در همه احوال، عالم بر خیر اوست، نگه داشتن دل از توجه به غیر حق / مکاشفت: کشف کردن، آشکار کردن، در اصطلاح عرفانی پی بردن به حقایق است / معامله: اعمال عبادی، احکام و عبادات شرعی، در درس: مراقبت و مکاشفت / کرامت: بخشش، لطف و جوانمردی / کرامت کردن: به جوانمردی بخشیدن / مدعیان: ادعا کنندگان

گر: مخفف اگر / کسی: نهاد / اوصاف: مفعول / من: متمم / پرسد، بپرسد: مضارع التزامی / بیدل و بی نشان: اسم وندی / چه: ضمیر پرسشی / نوع پرسش: استفهام انکاری / عاشقان: نهاد / کشتگان: (کشت + ه) اسم وندی، مسند جمله

است / - ند: مخفف هستند: فعل اسنادی / بر نیاید، بر نمی آید: مضارع اخباری / آواز: نهاد / یکی: نهاد / صاحب‌دلان: اسم مرکب / سر: مفعول / جیب مراقبت: ترکیب اضافی، متمم / فرو برده بود: ماضی بعید / جیب: تحول معنایی، از زبان حذف شده است / بحر مکاشفت: ترکیب اضافی. متمم قیدی / مستغرق: مسند / شده: ماضی بعید، حذف فعل کمکی بود به قرینه لفظی / بحر و مستغرق: تناسب / حالی: قید، وندی / که: پیوند وابسته ساز / باز آمد: ماضی ساده / این معامله: ترکیب وصفی / یکی: نهاد / دوستان: متمم قیدی / بودی: فعل غیر اسنادی / گفت: ماضی ساده / مفعول گفت: از این بستان ... کردی؟ / ارا: حرف اضافه، برای / چه تحفه: صفت پرسشی + اسم (هسته)، ترکیب وصفی / تحفه: مفعول / کرامت کردی: فعل ماضی ساده (دکتر انوری: شاید ماضی به جای مضارع " کرامت می کنی " به کار رفته باشد) / گفت: ماضی ساده / مفعول گفت: به خاطر داشتیم... از دست به رفت / دامنم از دست برفت: جهش ضمیر؛ ضمیر پیوسته ی-م، مضاف الیه دست است که به بعد دامن جهش کرده است / به خاطر داشتیم: جمله هسته / که: پیوند وابسته ساز / جمله وابسته: چون به درخت اصحاب را / جمله وابسته: مفعول فعل " به خاطر داشتیم " است / دامنی: مفعول، دامن + ی نکره به معنی وحدت / پر: مسند / کنم: مضارع التزامی (بکنم) / هدیه اصحاب: متمم قیدی / ارا: حرف اضافه به معنی برای / برسیدم: ماضی ساده، ب تاکید + رسیدم / بوی گل: نهاد و ترکیب اضافی / م: مفعول / امست: مسند / کرد: فعل اسنادی / جمله هسته: بوی گل چنان مست کرد / که: پیوند وابسته ساز / جمله وابسته: دامنم از دست برفت / م: در دامنم: جهش ضمیر / مرغ سحر: منادا / عشق: مفعول / بیاموز: فعل امر / آن سوخته را جان: را فک اضافه است؛ جان آن سوخته / شد: رفت، کاربرد تاریخی فعل / آن سوخته: ترکیب وصفی، آن صفت وابسته پیشین / سوخته: هسته (صفت جانشین اسم)، مضاف الیه / جان: نهاد / شد: فعل غیر اسنادی / نیامد: ماضی ساده منفی / این مدعیان: ترکیب وصفی و نهاد / طلبش: ترکیب اضافی و متمم قیدی / بی خبران: وندی / بی خبران: مسند / کانرا: که آن را / که: پیوند وابسته ساز آن: نهاد / ارا: نهادی یا زائد / خبر: بی معنی / آگاه، مسند / خبر شده: خبر / گل، درخت، بوستان: تناسب / گل و بوی: تناسب

قلمرو ادبی

گر کسی وصف او...: قالب شعر: قطعه / قافیه: آواز، باز / ردیف: نیاید / کشتگان و کشتگان: جناس تکرار آواز بر نیامدن: کنایه از، از خود بی خود بودن، بی خبر بودن / عاشق و معشوق: جناس اشتقاق (هم ریشگی) / بحر مکاشفت: تشبیه؛ مکاشفت: مشبه؛ جیب: مشبه به؛ وجه شبه: غرق بودن، از خود بی خودی نیست شدن، بی خبری از عالم / کنایات: سربه جیب فرو بردن، در بحر مکاشفت مستغرق شدن، باز آمدن، دامن از دست رفتن. / مرغ سحر: نماد عاشق، سالک راه حق / پروانه: نماد، عاشق واقعی، عاشق واصل به معشوق، عارف واصل به حق / عشق بیاموز: استعاره (بالکنایه) عشق چون کتاب و موضوعی آموختنی تصور شده است. مرغ با آواز، پروانه با سوخته: مراعات نظیر / درخت گل: استعاره از

کشف و شهود و وصال حق / بوی گل : استعاره از عشق الهی، نشان و تجلی حق / کان را خبری شد... تلمیح به: مَنْ
عرف الله کلَّ لسانه. / خبر: جناس تکرار

قلمرو فکری

معنی : اگر کسی وصف خدا ی بی نشان از من بپرسد، عاشق بی دل فنا شده در حق ، در توصف او چیزی نمی
تواند بگوید. عاشقان حقیقی در عشق فنا شده اند و وجودی برای خود قائل نیستند پس کشته ی عشق از خود بی
خود است و نمی تواند سخنی بگوید. یکی از عارفان و اهل دل ، دلش متوجه خدا بود و دل را از توجه به غیر حق
پاک کرده بود، او در دریای کشف حقایق و اسرار الهی از خود بی خود گشته بود، وقتی از این حال معنوی و اعمال
عبادی و رازونیز به خود آمد و هشیار شد، یکی از دوستان به شیوه ی دوستیانه و برای خوش گشتن دل و جان ، به
او گفت: ازین عالم اسرار و اعمال عبادی که بودی ، چه هدیه ای به ما می بخشی. گفت: به یاد داشتم که وقتی به
عالم اسرار الهی برسم، اسرار و حقایقی به خاطر بسپارم که به عنوان هدیه برای یاران بیاورم. اما وقتی به درگاه حق
رسیدم ، اسرار و معارف الهی چنان مرا از خود بی خود کرد که از خود بی خود و حیران شدم.

ای که مدعی عشق هستی وای عاشق غیر حقیقی، از عاشق و عارف فنا شده در حق عشق حقیقی را بیاموز زیرا
جان و وجود آن عاشق راستین و عارف به حق رسیده ، فنا شد و در عشق سوخت اما حرفی از اسرار عشق
نگفت. این مدعیان دروغین عشق که از عشق می گویند ، از عشق و اسرار حق ، خبری ندارند و عاشق واقعی نیستند
، زیرا آن که عاشق واقعی است، در عشق فنا می شود و اسرار را افشان خواهد کرد و خبری از او نخواهید شنید.
همه از بهر تو سرگشته و...

اشاره به آیه ۲۹ بقره: هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعا

مفاهیم: کمال عشق فنای در عشق است / عاشق حقیقی، راز دار است و بی ادعا / عاشق مدعی، فقط ادعا دارد.

قرابت معنایی : کنکور (۸۵ - ۸۶ - ۸۷)

- دم نتوان زد به مجلسی که در آن جا / مهر خموشی زدند بربل قایل (گوینده)

- کسی را در این بزم ساغر دهند / که داروی بی هوشیش در دهند.

- هر که را اسرار حق آموختند / مهر کردند و دهانش دوختند.

- هر که در این بزم مقرب تراست / جام بلا بیشترش می دهند.

چند نمونه دیگر:

-تا خبردارم از او ، بی خبر از خویشتم / با وجودش ز من آواز نیاید که منم

-آن که شد هم بی اثر هم بی خبر / از میان جمله او دارد خبر

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱- جدول زیر را به کمک متن درس کامل کنید.

معنا	واژه ی معادل
دارای نشان پیامبری	وسیم
شادی بخش	مفرح
به خدای تعالی بازگشتن	انابت
قطع کردن مقرری	وظیفه ی روزی بریدن

۲- سه واژه در متن درس بیابید که هم آوای آنها در زبان فارسی وجود دارد.

قربت_ غربت/ منسوب_ منصوب/ صبا_ سبا/ بحر_ بهر/ حیات_ حیاط/ خوان_ خان/ سحر_ سهر (شب بیداری)

۳- از متن درس برای کاربرد هر یک از حروف زیر، سه واژه مهم املائی بیابید و بنویسید.

ح (..... _ _)

ق (..... _ _)

ع (..... _ _)

ح: حلیه ، تحیر ، فاحش ، مفرح ، بحر

ق: تقصیر ، فایق ، باسق ، قربت ، قدوم ، مراقبت ، قبا ، قلیل

ع: ربیع ، عاکفان ، خلعت ، عهده ، عذر ، معترف ، اعراض ، تضرع ، عصاره ، طاعت ، نعمت ، شفیع ، مطاع

۴- در کدام قسمت از متن درس، «جهش ضمیر» دیده می شود؟ دلیل خود را بنویسید.

بوی گلم چنان مست کرد ، که دامنم از دست برفت: ضمیر (-م) در (دامنم) ، جهش ضمیر یافته است. جایگاه (م) بعد از دست بوده، که به بعد از «دامن» جهش کرده است.

بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت. بوی گل چنان مرا مست کرد که دامنم از دستم برفت.
(م) در (گلم) مفعول جمله است. پس جهش ضمیر شمرده نمی شود.

= براساس تعریف کتاب فارسی دهم چاپ ۹۷ از جهش ضمیر، منظور مولفان کتاب جهش ضمیر مضاف الیهی است. یعنی ضمیری که از بعد اسم، به بعد از واژه ی دیگر جهش کرده است و اگر به جایگاه دستوری بر گردد، نقش مضاف الیه دارد.

۵- در متن درس، نمونه ای برای کاربرد هر یک از انواع حذف بیابید.

حذف فعل به قرینه ی لفظی و معنوی

حذف فعل به قرینه ی لفظی:

طاعتش موجب قربت است و به شکراندرش مزید نعمت ().

در جمله ی دوم فعل «است» به قرینه لفظی «است» در جمله ی اول حذف شده است.

حذف فعل به قرینه ی معنوی:

بنده همان به () که ز تقصیر خویش عذر به درگاه خدای آورد.

در جمله ی اول ، فعل «است» به قرینه ی معنوی حذف شده است

همان به (است)

نمونه هایی دیگر از حذف اجزای جمله در درس ، شکر نعمت

حذف نهاد و فعل اسنادی:

هر نفسی که فرومی رود (هر نفس) ممدّ حیات است و چون (هر نفس) برمی آید (هر نفس) مفرّح ذات (است) .

نهاد : «هر نفسی» در جمله های دوم، سوم و چهارم به قرینه لفظی محذوف است و فعل اسنادی «است» در جمله ی پایانی به قرینه ی لفظی محذوف است.

حذف نهاد و مفعول:

ابروبادومه و خورشید و فلک در کارند/ تاتو نانی به کف آری و (تو) (نانی) به غفلت نخوری.

تو: نهاد نانی: مفعول به قرینه ی لفظی محذوف است.

حذف فعل کمکی: درختان را به خلعت نوروزی قبای سبز ورق دربر گرفته. (است)

حذف متمم اسم: دامنی پر (از گل) کنم اصحاب را

قلمرو ادبی

۱- واژه های مشخص شده نماد چه مفاهیمی هستند؟

ای مرغ سحر! عشق ز پروانه بیاموز/ کان سوخته را جان شد و آواز نیامد

مرغ سحر: نماد عاشق غیر حقیقی، عاشق مدعی در عشق. / پروانه: عاشق حقیقی، عاشق واصل، عارف واصل به حق.

۲- با توجه به عبارت های زیر، به پرسش ها پاسخ دهید.

- باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده

- فراش باد صبا را گفته تا فرش زمردین بگسترد و دایه ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات در مهد زمین بیروزد.

الف) آرایه های مشترک دو عبارت را بنویسید.

در عبارت الف: تشبیه* باران رحمت: رحمت، مشبه/ باران، مشبه به/ * خوان نعمت: نعمت، مشبه/ خوان، مشبه به

در عبارت ب: تشبیه* فراش باد صبا: باد صبا، مشبه/ فراش، مشبه به/ * دایه ی ابر بهاری: ابر بهاری، مشبه/ دایه، مشبه

به/ * بنات نبات: نبات، مشبه/ بنات، مشبه به/ * مهد زمین: زمین، مشبه/ مهد، مشبه به

ب) قسمت مشخص شده بیانگر کدام آرایه ادبی است؟ فرش زمردین: استعاره از سبزه زار، گل و گیاهان.

قلمرو فکری

۱- معنی و مفهوم عبارت های زیر را به نثر روان بنویسید .

- عاکفان کعبه جلالش به تقصیر عبادت معترف که ما عَبَدْنَاکَ حَقَّ عِبَادَتِكَ

عبادت کنندگانی که به درگاه باشکوه الهی رسیده و پیوسته گوشه نشین درگاه با عظمت حق هستند، به کوتاهی

در عبادت معترف اند که: خدایا چنان که شایسته ی عبادت و بندگی توست، تورا عبادت نکرده ایم.

- یکی از صاحب‌دلان سر به جیب مراقبت فرو برده بود و در بحر مکاشفت مستغرق شده

یکی از عارفان و بندگان روشن دل که (دل را از غیر خدا پاک کرده بود) به غیر حق توجه نداشت، در دریای کشف اسرار و حقایق الهی محو و از خود بی خود شده بود...

۲- مفهوم کلی مصراع‌های مشخص شده را بنویسید.

ابرو باد و مه و خورشید و فلک در کارند / تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

- غافل نبودن از یاد روزی دهنده

چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان / چه باک از موج بحر آن را که نوح باشد کشتیبان

- مسلمانان به شفاعت و عنایت پیامبر (ص) دلگرم و مطمئن هستند و ترسی ندارند.

گر کسی وصف او زمن پرسد / بی دل از بی نشان چه گوید باز؟

- آن که خدا را بشناسد توان توصیف او را ندارد.

- عارف واصل و فنا شده در حق، وجودی برای خود قائل نیست، که سخنی بگوید.

۳- از کدام سطر درس، مفهوم بیت زیر قابل استنباط است.

هیچ نقاشت نمی بیند که نقش بر کند

وان که دید از حیرتش کلک از بنان افکنده ای «سعدی»

با عبارت: چون به درخت گل برسیدم، بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت.

هم چنین با مصرع دوم بیت زیر قرابت معنایی دارد.

این مدعیان در طلبش بی خبرانند / کان را که خبر شد، خبری باز نیامد

تهیه و تنظیم: استاد جعفر میرزایی، استان کرمانشاه / گروه دبیران ادبیات ایران / تاریخ تحلیل مردادماه سال ۹۷

کانال جامع ادبیات یازدهم و دوازدهم <https://t.me/adabiyatjame11>